



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿حَم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (۴) أَ فَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ (۵) وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۷) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (۸)﴾

«حَوَامِيمِ هفتگانه»^۱ به دو قسم تقسیم شده است: در قسمی سوگند یاد شده است، مثل ﴿حَم﴾ در سوره «زخرف» و ﴿حَم﴾ در سوره «دخان» که در اول آن خدا قسم یاد می‌کند. در «زخرف» که همین آیه است فرمود: ﴿حَم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾؛ سوگند به کتاب مبین و در سوره «دخان» هم فرمود: ﴿حَم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ که به کتاب مبین سوگند یاد می‌کند. در سوره «دخان» سوگند برای این است که ما آن را در لیلۀ مبارکه نازل کردیم و در سوره «زخرف» که محلّ بحث هست، سوگند برای این است که صدر این کتاب «عَلَىٰ حَكِيم» است و ذیل این کتاب «عَرَبِيٌّ مَبِين» که ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾. چون ﴿أُمُّ الْكِتَابِ﴾ «عند الله» است و «عند الله» تغییرپذیر نیست، پس تنزّل آن به نحو تجلّی است نه تجافی! در نهج البلاغه از قرآن کریم به عنوان تجلّی خاص الهی ذکر شده

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حَوَامِيمِ، نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حَم» آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارت اند از: غافر (مؤمن)، فصلّت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره‌ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته‌اند».

است که فرمود: «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانُهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ»^۱ این تجلّی خاص در برابر تجلّی عام الهی است که اصل خلقت را در نهج/البلاغه تجلّی خدا می‌داند، فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»^۲ پس کلّ خلق الهی تجلّی خداست و قرآن تجلّی ویژه الهی است، پس تنزّل آن به نحو تجلّی است نه تجافی. فرق این دو هم قبلاً بازگو شد؛ تنزّل اگر به نحو تجلّی باشد، به این معناست که آن حقیقت که در بالا هست همچنان هست که مرحله نازله آن را ذات اقدس الهی در مراحل بعدی ایجاد می‌کند و مراحل آنزل آن را ذات اقدس الهی در مراحل پایین‌تر ایجاد می‌کند، نه اینکه خود این کتاب از بالا به پایین آمده باشد، مثل اینکه باران از بالا به پایین می‌آید، این طور نیست. نزول قرآن از سنخ آویختن است نه از سنخ انداختن.

تجافی آن است که این شیء که در بالا هست در پایین نیست و وقتی که پایین آمده در بالا نیست؛ مثل تنزّل قطرات باران، وقتی که در فضا هست در زمین نیست، وقتی که به زمین آمده دیگر در فضا و هوا نیست. این تجافی است، یعنی جا خالی کردن است. قرآن که از بالا به پایین آمده به نحو تجلّی است، نه به نحو تجافی؛ یعنی آنچه در بالا بود هست، آنچه در مراحل میانی بود هست و از آن‌جا مرحله سوم را ذات اقدس الهی ایجاد کرده است. برای تنبیه این مطلب که چگونه ممکن است شیئی در مرحله عالی باشد، مرحله رقیق آن در مراحل میانی باشد و مرتبه نازل‌تر آن در پایین‌ترین درجه باشد، این جریان «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۳ خیلی کمک می‌کند؛ الآن یک فقیه یا یک حکیم یک مطلب عقلی و کلّی و قانون فقهی یا اصولی یا فلسفی یا کلامی را بخواهد بنویسد یا به دیگری منتقل کند، او هم به نحو تجلّی بیان می‌کند، نه تجافی؛ یعنی وقتی کسی مثل صاحب‌جوهر (رضوان الله علیه) خواست یک مطلب کلّی علمی و فقهی را بیان بکند، این را به دیگران منتقل می‌کند، اما معنایش این نیست که

۱. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، خطبه ۱۴۷.

۲. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، خطبه ۱۰۸.

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

آنچه در عاقله اوست پایین می‌آید و به دیگری می‌رسد، آنچه در عاقله اوست قبلاً بود الآن هم هست؛ مرحله نازله آن را در خیال خود تنظیم می‌کند که من آیا این سخنی که می‌خواهم بگویم یا این کتابی که می‌خواهم بنویسم فارسی یا عربی باشد، با چه لغتی باشد، یک؛ چند مقدمه، نتیجه و فصل داشته باشد، دو؛ تمام این معانی جزئی را در مقام خیال و وهم مهندسی می‌کند، بعد شروع می‌کند به گفتن یا نوشتن، آنچه را که تنظیم کرده است در قوه خیال ترسیم کرده است که چند مقدمه یا نتیجه داشته باشد، این همچنان در قوه خیال او هست، چه اینکه اصل قاعده علمی در عاقله او هست؛ هم قوه عاقله او هر چه داشت دارد و هم قوه خیالی او هر چه مهندسی کرده است دارد؛ منتها به صورت بیان یا بنان می‌نویسد یا می‌گوید.

پرسش: اگر قرآن این‌طور باشد، پس مرتبه نازله برای چیست؟

پاسخ: برای اینکه ما که بالا نیستیم! آن‌که بالاست، مثل وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) هستند، فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾؛ 'تو علم لدنی داری و همین قرآن را در نزد «الله» یاد می‌گیری، اما دیگران احتیاج دارند که ما آن را به صورت سوره‌ها و آیه‌ها تنظیم کنیم، بعد این سوره‌ها و آیه‌های تنظیم شده را به صورت کتاب یا لفظ دریاوریم. پس برای خود ما که روزانه با این بحث‌ها و مسائل علمی کار داریم، به نحو تجلی است؛ آن‌طور نیست که یک فقیه وقتی یک مطلب علمی را در عاقله خود دارد، همان به صورت قطرات باران بیاید پایین و دیگر در عاقله او چیزی نباشد، بلکه در برابر آن و در مرحله نازل‌تر، یعنی در قوه خیال مهندسی می‌کند، بعد از قوه خیال به وسیله زبان یا قلم بیان می‌کند یا می‌نویسد. تمام کارهایی که محققان می‌کنند همین سه مرحله است: اول در عاقله مطلب تنظیم علمی می‌شود، آن‌جا نه فارسی است، نه تازی، نه عبری و نه عربی، مطلب علمی که لفظ ندارد! بعد آن را در قوه خیال ترسیم می‌کند که من به صورت فارسی بگویم یا عربی بگویم؟ چند تا

مقدمه داشته باشد؟ چند تا نتیجه بگیرم؟ اینها را تنظیم می‌کند، بعد در بخش سوم شروع می‌کند به گفتن یا نوشتن، همه ما همین‌طور هستیم! این در قوس نزول است.

در قوس صعود - مخاطبان یا مطالعه‌کننده‌های کتاب ما - به نحو نموداری از پایین به بالا، قوس صعود را در صورت تجلی دارند؛ آنها این مطالب را می‌شنوند یا این مطالب را در کتاب می‌خوانند، اما این طور نیست که مطلبی که شنیدند این آهنگ‌ها بالا برود یا این نقوش کتاب بالا برود، اینها سر جایش محفوظ است؛ عصاره این را این شخص به ذهن خودش و خیال و وهم خودش منتقل می‌کند و اینها را بررسی می‌کند، وقتی ارزیابی کرد و برهان اقامه کرد، عصاره این می‌شود مطلب معقول که به عاقله او می‌رود و این شخص می‌شود مجتهد؛ آن‌جا اجتهاد دیگر فارسی و عربی نیست، گرچه کتابی که خوانده یا فارسی بود و عربی یا لفظی که شنیده آهنگ‌های خاصی داشت؛ اما وقتی که به مقام اجتهاد رسید، آن‌جا یک ملکه علمی است و آن‌جا فقاقت است، دیگر نه عربی است و نه فارسی؛ پس در قوس صعود ما این راه را داریم و در قوس نزول هم این راه را داریم. آن‌که می‌گوید آن مؤلف یا مصنف این مراحل سه‌گانه را به نحو تجلی دارد، آن‌که می‌شنود یا می‌خواند این مراحل سه‌گانه را هم باز به نحو تجلی دارد؛ منتها آن تجلی از بالا به پایین است و این یکی تجلی بالا بعد از پایین می‌باشد، این مراحل هست؛ اما هیچ‌کدام نقل مکانی و مانند آن نیست. فرمود این قرآن وقتی نزد ما هست «علی» است و «حکیم» است؛ علوی دارد و حکمتی دارد، متقن است و محکم است، آن‌جا جای متشابه و تشابه نیست. در سوره مبارکه «آل عمران» که بحث آن گذشت، فرمود این قرآن وقتی پایین آمده متشابه می‌شود که بعضی از آیات آن محکم هستند و بعضی از آیات آن هم متشابه می‌باشند؛ و گرنه آن‌جا که هستند همه آنها محکم هستند. در سوره مبارکه «آل عمران» آیه هفتم این بود: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾، ﴿أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾! بعد از اینکه نازل کرد و به مقام فروع دین رسید: ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾، اما در مقام «علی حکیم» همه آنها

محکم هستند؛ لذا در سوره مبارکه «هود» و مانند آن دارد که ﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾^۱، آن جا که مقام احکام و ایتقان است متشابه وجود ندارد، آن جا که مقام تفصیل است - یعنی مقام تنزل - آن گاه ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾، ما هم این را در تمام مراحل علمی داریم.

بنابراین ما دو گونه سیر داریم: یک سیر زمینی داریم که به صورت تجافی است، ما مادامی که در قدم اول هستیم در قدم دوم نیستیم، مادامی که به قدم دوم رسیدیم دیگر در قدم اول نیستیم، این سیر است؛ اما در مراحل علمی که چیزهایی را می‌گوییم یا چیزهایی را می‌شنویم، همه اینها سرجایشان محفوظ است؛ یعنی کسی که مطلب علمی را از عاقله به وهم و خیال تنزل داد، از وهم و خیال به صورت مقال یا مقالت بیان کرد یا نوشت، همه اینها سر جای خودشان محفوظ هستند، هیچ‌کدام تجافی نکردند؛ یعنی از عاقله پایین نیامده و بیاید به خیال که فعلاً در عاقله او چیزی نباشد یا صور خیالی او روی کاغذ نیامدند که دیگر الآن در صور خیالی او چیزی نباشد؛ یعنی آن مرحله بالایی در عین حالی که وجود دارد، رقیقه آن را نفس در مرحله میانی موجود می‌کند و مرحله میانی که وجود دارد، رقیقه آن را نفس در مرحله گفتن و نوشتن موجود می‌کند، شنونده یا مطالعه کننده هم در قوس صعود همین مراحل را دارد؛ اول می‌شنود - آن آهنگ‌ها سرجایشان محفوظ است، لذا می‌شود ضبط کرد - یا نقوش کتاب را می‌خواند - الآن آن کتاب سرجایش محفوظ است - آنچه این شخص خوانده است به وهم و خیال او می‌رسد، آن جا آن را تجزیه و تحلیل می‌کند، وقتی به برهان رسید، خلاصه علم می‌شود ملکه اجتهاد و در عاقله او مستقر می‌شود؛ البته این هم به صورت تجلی معکوس است. قرآن این چنین نازل شده است؛ یعنی آویخته شده است نه انداخته شد.

پرسش: ... خیلی‌ها در سقیفه گول این آویخته بودن قرآن را خوردند و به این وضعیت افتادند؟

۱. سوره هود، آیه ۱.

پاسخ: نه، اگر آویخته بود به صورت غدیر درمی آمدند، چون چنین است «حَبْلِ مَتِين» می شود اهل بیت؛ لذا همین «عَلَى حَكِيم» در بعضی از این روایات تطبیق شده است به وجود مبارک حضرت امیر،^۲ اینها اگر آویختگی را می فهمیدند می شدند غدیری، چون انداختگی را گرفتند شدند سقفی! خیال کردند قرآن همین است! این طناب را که نینداخت، طناب را آویخت! فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾،^۳ این طنابی که الآن در کنار مغازه ها انداخته است، این مشکل خودش را حل نمی کند!

پرسش: اهل سقیفه از همین طناب آویخته رفتند بالا.

پاسخ: نرفتند بالا، اگر رفته بودند که نتیجه آن غدیر بود! اینها خیال کردند یک چیز انداخته است که گرفتند و دیگر بالا نرفتند. در همین «عَلَى حَكِيم» چندین روایت دارد که منظور وجود مبارک حضرت امیر است، اگر این طناب را گرفته بودند که «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَالطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ»^۴ می شود غدیر، برای اینکه یک طرف آن به دست خداست!

در بحث گذشته هم اشاره شد که اینها این جا با هم آشنا نشدند و مثل ماها نیستند. ما به اندازه خودمان این جا در خدمت قرآن بودیم آشنا شدیم، اما اینها با هم آمدند، این جا هم با هم هستند و با هم بالا می روند، برای اینکه «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّنَا»^۵ حضرت آن جا بود! وقتی با هم آمدند، با هم هستند و با هم بالا می روند که می شود «فَالِئَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا»^۶ منتها تار و پود این طناب، تار آن قرآن است و پود آن اهل بیت و این به دست ذات

۲. معانی الأخبار، ص ۳۲ و ۳۳. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قَالَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعْرِفَتُهُ وَالدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾ وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾»

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۴. غرر الاخبار، ص ۶۲.

۵. رک: بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۸؛ «فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورُ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» ... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ».

۶. الأُمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، ص ۴۱۵؛ «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّلَاقِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَغَيْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ».

اقدس الهی است، فرمود: «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» یا همان حدیث «ثقلین». اگر طناب یک طرف آن به دست خداست، هر کسی بگیرد غدیری می‌شود، چگونه می‌شود که آدم این طناب را بگیرد و غدیری نشود؟! اینها خیال کردند که این طناب افتاده است و همین جا در دست خودشان است که شدند سقفی و اگر یک طرف آن به دست خداست که تار و پود آن یکی علی و اولاد علی است و دیگری قرآن صامت است، هر کسی بگیرد نجات پیدا می‌کند! لذا فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾.

ما برای تطبیق که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» باید اینها را تطبیق بکنیم و بفهمیم که چگونه می‌شود چیزی تنزل بکند، اما به نحو آویختن باشد و نه به نحو انداختن! فرمود شما چیزی را که دستتان است به زمین می‌اندازید، این می‌شود انداختن؛ اما یک مطلب علمی حالا یا فلسفی یا کلامی یا حدیثی یا فقهی یا اصولی وقتی از عاقله شما به صورت کتاب می‌آید، این به نحو آویختن است نه انداختن! شما که مطلب را از عاقله خودتان جدا نکردید، از وهم و خیال خود هم که جدا نکردید، آنچه در عاقله شماست - مثل صاحب جواهر - الآن هم هست، بعد ترسیم کرده که در چهل جلد عربی بنویسد، آن صور خیالی او هست، آن هم که نقوش خارجی است، این می‌شود تنزل تجلی؛ اما اگر باران گونه باشد، وقتی بالا هست پایین نیست و وقتی پایین هست بالا نیست. قرآن را خدا آویخت! این طناب اگر انداخته باشد، مشکل خودش را حل نمی‌کند! این باید از عرش آویخته باشد به زمین تا آدم ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾ بگیرد و بالا برود یا لا اقل بگیرد و نیفتد! آنها که می‌گیرند و بالا می‌روند، مشمول «اقْرَأْ وَارْقُ»^۷ و «ارْقَأْ وَارْقَأْ»^۸ هستند، افرادی دیگر می‌گیرند که به چاه نیفتند؛ اما این طنابی که در یک گوشه باشد و آویخته نباشد - این طناب‌هایی که الآن در گوشه‌ای از مغازه است - این مشکل خودش را حل نمی‌کند، اصلاً اعتصام به آن

۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ۶۰۶.

۸. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۲.

چه فایده‌ای دارد؟ فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾، «الله» این طناب را گرفته که صریح همان حدیث «ثقلین» است که «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَالطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ»، حالا یا انسان می‌گیرد و بالا می‌رود یا می‌گیرد و لا اقل غمی افتد! فایده اعتصام همین است! ما این مطالب عقلی و علمی که داریم، اینها هم به نحو «حبل» آویخته است؛ یعنی این طور نیست که تجافی باشد، تمام اینها - چه در قوس صعود و چه در قوس نزول - به نحو تجلی است؛ منتها ماها پایین و در این مرحله با قرآن آشناییم که امیدواریم - إن شاء الله - نیفتیم، یک؛ به اندازه خودمان هم - إن شاء الله - بالا برویم، دو؛ اما اهل بیت با هم آمدند، با هم هستند، با هم بالا می‌روند. چندین روایت است که در کنزالدقائق^۱ و مانند آن در ذیل کلمه «عَلَى حَكِيم»، به وجود مبارک حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) تطبیق شده است. اینها براساس «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّنَا» که این انوار چهارده‌گانه در حقیقت «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ»^۲ اینها با هم آمدند، با هم هستند، با هم می‌روند «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ».

بنابراین فرمود این کتاب «عَلَى حَكِيم» است، حقیقت این نه عبری است و نه عربی است، «لدینا» هم هست و تحوّل هم ندارد؛ منتها مرحله نازل آن به صورت ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾^۳ می‌آید و این فرشتگان میانی این را را می‌گیرند تا فرودگاه آن که قلب مطهر پیغمبر است که فرمود: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾^۴ تا این جا مربوط به وحی و نبوت است، از آن به بعد نبی با جامعه کار دارد که از لب‌های مطهر پیغمبر پیغمبر عین همانی که نازل شده است، این «حبل» به ما می‌رسد که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾؛ از آن به بعد انسان یا

۱. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱، ص ۶۸؛ «و فی کتاب المعانی الأخبار بإسناده...».

۲. رک: الغيبة (للنعمانی)، ص ۹۳؛ «يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ...».

۳. سوره عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۴. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

قبول می‌کند یا نکول؛ ولی تا لب‌های مطهر حضرت و از لب‌های مطهر حضرت به سطح جامعه برسد، عین وحی

است که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.^۱

خدای سبحان به قرآن سوگند یاد می‌کند، قبلاً سوگند الهی هم مشخص شد که خدا در مقابل بیّنه قسم نمی‌خورد، بلکه به خود بیّنه قسم می‌خورد، قسم‌های خدا این چنین است؛ مثل اینکه کسی در روز روشن به آفتاب قسم بخورد و بگوید به این آفتاب قسم الآن روز است، این شخص به دلیل قسم خورده است، نه در قبال دلیل؛ برخلاف سوگندی که در محاکم مطرح است، زیرا که در مقابل بیّنه است. این شبهه که فخر رازی و امثال فخر رازی - گرچه جواب دادند - نقل می‌کنند که قسم به غیر خدا جایز نیست،^۲ این برای بشر هست، بشر نمی‌تواند در محاکم به غیر خدا قسم بخورد؛ اما ذات اقدس الهی که مختار است به هر چیزی سوگند یاد کند!

فرمود: ﴿حَمْدٌ * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾، «لعلّ»ی خدا، همان «لعلّ»ی خداست! این چنین نیست که «شاید» خدا باید باشد. یک وقت است که نسبت به خود ذات اقدس الهی است، او همه چیز را به نحو ضرورت می‌داند: ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۳ است؛ اما یک وقت در این زمینه سخن می‌گوید و این «لعلّ» و «لیت» را از این زمینه انتزاع می‌کنیم، وقتی از این زمینه بخواهد انتزاع بشود، می‌فرماید این کتاب نازل شده تا شاید تعقل کنید! یعنی در زمینه اجتماع که سخن هست، شاید است؛ اما ذات اقدس الهی «بالقطع» می‌داند که چه کسی فکر می‌کند، چه کسی فکر نمی‌کند، چه کسی می‌پذیرد و چه کسی نمی‌پذیرد، نفی و اثبات همه را ذات اقدس الهی آگاه است، زیرا او ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ است. بنابراین این «لعلّ» از مقام فعل انتزاع می‌شود، نه نسبت به ذات اقدس الهی.

۱. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۶۱۷؛ «أَنَّ الْقِسْمَ بِغَيْرِ اللَّهِ لَا يَجُوزُ عَلَىٰ مَا هُوَ مَعْلُومٌ...».

۳. سوره بقره، آیه ۲۹.

﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ و عقل هم آن حرف نهایی است، فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ»، چون این علم به منزله نردبان است و عقل آن قله است که به منزله مقصد است. انسان عاقل اهل نجات است، برای اینکه اگر عقل نظری باشد که برهان قطعی آن را همراهی می‌کند، اگر عقل عملی باشد هم که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۱ است، اما علم این چنین نیست که هر عالمی بتواند نجات پیدا کند؛ متولّی علم آن عقل نظری است که اندیشمند است. از علم به تنهایی کاری ساخته نیست، چون کار به دست علم نیست! کار به دست عقل است. انسان مار و عقرب را می‌بیند، بله مار و عقرب را می‌بیند، اما چشم و گوش که فرار نمی‌کند، آن که فرار می‌کند دست و پاست! این دست و پا اگر فلج بود و انسان ویلچری شد، هرچه شما به او عینک بدهید، دوربین بدهید، میکروسکوپ و تلسکوپ بدهید، این مار و عقرب را خیلی خوب می‌بیند، اما چشم و گوش که فرار نمی‌کنند! به واسطه علم حوزه و دانشگاه از جهنم نجات پیدا نمی‌کند، آن عقل است که به واسطه آن نجات پیدا می‌کند. ما چرا عالم بی‌عمل داریم؟ خیلی‌ها هستند یا بعضی‌ها هستند که خودش آیه را تفسیر کرده، قرآن را ترجمه کرده و هیچ مشکل علمی ندارد، شما حالا می‌خواهی برای او آیه و روایت بخوانی! مثل اینکه مدام به یک آدم فلج ویلچری عینک و ذره‌بین بدهید، او که مشکل علمی ندارد! او کاملاً مار و عقرب را می‌بیند، اما چشم که فرار نمی‌کند، دست و پا فرار می‌کند که فلج است. این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ [عِنْدَ] هَوَى أَمِيرٍ»^۲ همین است! فرمود در درون جنگ است، این جهاد اوسط یا جهاد بالاتر از اوسط همین است! بین عزم و جزم، مانند آسمان و زمین فرق است؛ عزم یک چیز است و جزم چیز دیگری است. عزم و اراده و تصمیم کارهای عملی است که عقل عملی «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» کار می‌کند، این عقل اگر در جبهه جهاد داخلی فلج شد، فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۱.

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، حکمت ۲۱۱.

تَحْتَ [عِنْدَ] هَوَىٰ أَمِيرٍ»، شما چه آیه‌ای را می‌خواهید برای او بخوانید؟ او خودش آیه را تفسیر هم کرده! او مشکل علمی ندارد، مگر علم اثر دارد؟! علم چشم است، آن‌که می‌دود و از خطر نجات پیدا می‌کند عقل است؛ لذا فرمود ما این حرف‌ها را می‌زنیم تا شما عالم بشوید، علم نردبان است، هیچ کاری از نردبان به تنهایی ساخته نیست! ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۱، کسی که علم پیدا کرد نردبان دست اوست، حالا که نردبان در دست اوست اگر بالا نرود مشکل او حل نمی‌شود! فرمود از نردبان بالا رفتی می‌شوی عاقل، رفتی زمین‌گیر می‌شوی. این ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ یعنی این حرف‌هایی که ما می‌گوییم، اینها شما را - چه در حوزه و چه در دانشگاه - باسواد می‌کند، اما آنکه انسان را به مقصد می‌رساند همان است که در روزهای قبل به عرض شما رسید، دیروز روز شهادت امام عسکری (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بود؛ این از بیانات نورانی آن حضرت است، فرمود اگر بخواهی به جایی برسی با کار حوزه و دانشگاه مشکلاتان حل نمی‌شود، این فقط به شما علم می‌دهد، آن‌که مشکل شما را حل می‌کند سجاده نماز شب است! این از غرر بیانات امام عسکری است، فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»^۲؛ «إِمْتِطَاءً» باب افتعال یعنی «أَخَذَ الْمَطِيَّةَ»، «مَطِيَّةً» یعنی مرکب راهوار. فرمود مگر نه اینکه مسافر مرکب می‌خواهد؟ پیاده که نمی‌شود که این راه طولانی را رفت، مرکب این راه نماز شب است! کسی که در شب بلند می‌شود و عده زیادی را دعا می‌کند، در روز که به فکر بستن راه این و آن نیست! روز هم حداقل به فکر حل مشکل دیگران است. به صورت حصر فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»، «إِمْتِطَاءً» یعنی «أَخَذَ الْمَطِيَّةَ»، باید این مرکب را سوار بشوید! این بیان نورانی امام عسکری (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است این

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

می شود عقل! آن کاری که آدم هر روز دارد می خواند و می نویسد و مثل اینها، علم است، این ممکن است که از آدم جدا بشود یا از آدم جدا نشود.

فرمود ما برای اینکه شما عاقل بشوید، یعنی «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» این کار را کردیم؛ این بالا دارد، پایین دارد، وسط دارد و عده ای هم همراه این هستند، ما حرف های خالی و خشک به شما نشان ندادیم! ما حرفی را گفتیم که صاحب حرف هم با آن هست، اگر یک «عَلَى حَكِيم» گفتیم، یک «عَلَى حَكِيم» هم به شما نشان دادیم؛ اگر یک «عَلَى حَكِيم» علمی نشانان دادیم، یک «عَلَى حَكِيم» عملی هم که اهل بیت است به شما نشان دادیم، چون اینها «صراط اقوم»^۱ هستند!

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَى حَكِيمٌ﴾، از این طرف هم اگر بخواهید بالا بروید راه هم همین است! ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ﴾^۲، هر اندازه که شما این طناب را گرفتید بالا می روید! حالا ماها نمی توانیم مطلب دیگری است؛ ولی طناب وصل است! در بیانات نورانی که مربوط به وجود مبارک حضرت است - امروز هم اولین روز امامت آن حضرت است - آمده است: «أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»^۳ سبب یعنی طناب، در همان روایت ابن تیهان به وجود مبارک پیغمبر عرض کردند: «إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ حَبَالًا»^۴ این تعهد و سبب را می گویند طناب، چرا درباره حضرت عرض می کنیم؟ طناب همین است! «أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» این سبب که این جا مختلف نشده، این سبب از بالا آمده و این جا هست؛ اگر کسی این طور شد: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ﴾ می شود، بعد از صعود به نیل می رسد، این ﴿إِلَيْهِ

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۱۶؛ «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُوسَى بْنِ أَكْبِيلٍ التَّمِيمِيِّ عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَّابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ قَالَ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ».

۲. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۳. المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص ۵۷۹.

۴. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۴.

يَصْعَدُ﴾ یعنی به طرف خدا صعود می‌کند، از مقام طبیعت بالا می‌آید، همتای ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ می‌شود، حالا تا آنجایی که به برکت اهل بیت توانست برود می‌رود؛ یک وقت «سَلَمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»^۱ می‌شود و قدری بالاتر می‌رود، این «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ» درباره بعضی از این محدثین قم هم وارد شده که فلان محدث قمی «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»^۲، درباره بعضی از زن‌ها هم وارد شده که فرمودند: «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»^۳، منتها درباره سلمان قدری شهرت بیشتری دارد. این «مِنَّا» را ملاحظه کنید، درباره خیلی‌ها آمده است! این شخص به تبع آنها و به اندازه خودش بالا می‌رود، از اینها توقع نیست که به اندازه اهل بیت بالا بروند! این می‌شود: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾، عقیده طیب و انسان پاک‌طینت که عمل صالح دارد صعود می‌کند؛ اما چه کسی به مقصد می‌رسد؟ همه کسانی که بالا رفتند به مقصد نمی‌رسند، برخی‌ها به مقصد می‌رسند. در سوره مبارکه «حج»، در آیه‌ای که مربوط به قربانی کردن است فرمود سنت جاهلی را رها کنید! آن قربانی را که شما شنیدید در عصر ابراهیم خلیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بود، این قربانی برای این نبود که شما گوشت قربانی را یا خون قربانی را به در و دیوار کعبه بمالید، این کار کار جاهلی است! این کارها چیست که شما می‌کنید؟! در جاهلیت این کار را می‌کردند، قربانی می‌کردند و مقداری خود قربانی را به در و دیوار کعبه می‌مالیدند و مقداری از گوشت قربانی را هم به دیوار کعبه مثلاً با میخ آویزان می‌کردند. آیه نازل شد که ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا﴾^۴؛ این چه کاری است که می‌کنید؟ مگر گوشت به خدا می‌رسد؟ مگر خون به خدا می‌رسد؟ نظیر همین دخیل‌هایی که بعضی‌ها می‌بندند! آن دعا و تضرع و توسل اثر دارد، این دخیل بستند و پارچه بستن که اثری ندارد! فرمود: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا﴾، پس چه کار کنید؟ ﴿وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ﴾؛ اگر تقوا داشتید که «رَبِّيسُ الْأَخْلَاقِ» است، در روایات دارد که «التَّقَى رِبِّيسُ

۱. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۶۴.

۲. الإختصاص، ص ۶۸: «...أَنَّ عِيسَى بْنَ عَمْرِو اللَّهِ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ قُلْتُ إِي وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ لِأَنَّ عِيسَى بْنَ عَمْرِو اللَّهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ...».

۳. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۹۰۵: «...فَإِنَّمَا أَذْخَلَهُ لِمَكَانٍ صَفِيٍّ وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ...».

۴. سوره حج، آیه ۳۷.

«الْأَخْلَاقُ»^۱ این شخص نائل می‌شود، مستحضر هستید که نیل بالاتر از صعود است! آن‌که صعود می‌کند شاید به مقصد برسد و شاید نزدیکی‌های مقصد بماند، اما وقتی گفتند نائل می‌شود، یعنی به مقصد می‌رسد و مقصود را هم در مقصد زیارت می‌کند؛ حالا تا کجا برسد، که مربوط به سعه مقام اوست: ﴿وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾ و تقوا هم وصف است، وقتی وصف نائل می‌شود، موصوف هم نائل می‌شود؛ این‌طور نیست که چیزی باشد که تقوا را ببرند بالا و روح با تقوا همین‌طور بماند. این نیل بالاتر از صعود است، این چه چیزی را گرفته رفته بالا و چه چیز را گرفته که بعد از صعود نیل نائل کرده؟ طنابی را گرفته است: «أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ». این قرآن از یک طرف و ولایت از طرف دیگر؛ تار و پود این «حَبَلِ مَتِين» دو چیز نیستند و ما دو تا طناب ما نداریم، بلکه یک طناب است که یک تار و یک پود دارد که مجموعاً می‌شود دین و البته اگر باز بکنید می‌شود قرآن و عترت، وقتی یکجا نگاه کنید می‌شود دین، این طناب را گرفته شده «سَبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»، چون «لَنْ يَفْتَرِقَا»، اول صعود است و بعد نیل است، پس معلوم می‌شود که رابطه‌ای بین ذات اقدس الهی و جهان خلقت هست که این را به صورت اجمال بخواهید نگاه کنی، می‌شود دین؛ به صورت تفصیل نگاه کنیم، می‌شود قرآن و عترت؛ یکجا نگاه کنید می‌شود «حَبَلِ مَتِين»، تار و پود آن را نگاه کنید می‌شود قرآن و عترت؛ اینها که پایین هستند، اگر بخواهند به چاه نیفتند و سقوط نکنند، آلا و لابد باید این را بگیرند و اگر بخواهند بالا بروند؛ البته ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ راه باز است، تا هر اندازه که استعداد علمی و عملی داشته باشند می‌توانند بالا بروند.

فرمود: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ﴾، بعد فرمود خیلی از انبیا آمدند حرف‌های الهی را آوردند، اما مردم نپذیرفتند؛ ما برای چند نکته این قرآن را نازل کردیم و کتاب‌های انبیا، صُحُفِ ابراهیمی و مانند آن را به آنها دادیم، یکی اینکه وضع از این بدتر نشود، دوم اینکه در جمع شما مردان الهی هستند که به مقصد می‌رسند؛ این دو

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۴۱۰.

نکته باعث شد که ما از شما صرف نظر نکردیم. می‌دانید راکب و سواره وقتی می‌خواهد از جایی صرف نظر کند بگوید این جا جای مناسبی نیست، این شخص - به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان - اسب خود را می‌زند که دیگر این طرف نیاید راه دیگری برود.^۱ فرمود شما خیال کردید که ﴿أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ﴾؛ ما این نام و یاد را از شما صرف نظر می‌کنیم؟ در جریان حوض کوثر هم دارد که «ضَرَبَ الْغَرَائِبَ عَنِ الْحَوْضِ»؛ بیگانه را از آن دور می‌کنند، این ضرب بیگانه و بیگانه را راندن، این یک اصل معروفی است در ادبیات عرب؛ فرمود این‌طور نیست که ما عنان سخن را از شما منعطف بکنیم به جای دیگر و با شما حرف نزنیم و کتاب نفرستیم، این‌طور نیست؛ حالا یک عده قبول نکنند؛ ولی نکول یک عده باعث نمی‌شود که ما اصل قرآن، دین و مانند آن را برای شما نفرستیم، ﴿أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا﴾ که ما تصفح بکنیم، یعنی این صفحه را به طرف دیگر برگردانیم و با شما سخن نگوئیم، ﴿إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ﴾؛ شما حالا بیراهه می‌روید، اهل اسراف هستید، اهل استدلال و تعقل نیستید، این کار را نکنید، این‌طور نمی‌کنیم؛ اما بدانید این‌طور نیست که ما بگوییم حالا شما هر کاری کردید ما قرآن نازل می‌کنیم و کاری با شما نداریم، نه! کاری با شما داریم. خیلی از شما قوی‌تر بودند که ما آنها را خاک کردیم، حرف‌های انبیا را گوش ندادند و ما مقداری مهلت دادیم، ﴿مَعْذِرَةً إِلَيَّ رَبِّكُمْ﴾^۲ گفتیم تا کسی بهانه نداشته باشد ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^۳؛ اما خیلی‌ها را ما خاک کردیم، حالا برای شما شرح می‌دهیم: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ * وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾؛ مسخره می‌کردند، ﴿فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ﴾؛ الآن اینهایی که هستید، از شما شدیدتر، قوی‌تر، سرمایه‌دارتر، نیرومندتر و مجهزتر را از بین بردیم. در

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۸۲؛ «المعنی أ فنضرب عنکم الذکر ای نهلکمکم فلا نعرفکم ما یجب علیکم لأن أسرفتم و أصل ضربت عنه الذکران الراكب إذا ركب دابة فأراد أن یصرفها عن جهة ضربها بعضاً أو سوط لتعدل به إلى جهة أخرى یریدها ثم یوضع الضرب موضع الصرف و العدل و صفحاً مصدر أقیم مقام الفاعل و نصب علی الحال و المعنی أ فنضرب عنکم تذکیرنا إیاکم الواجب صافحین او معرضین، یقال صفح فلان بوجهه عنی ای اعرض...».

۲. سوره اعراف، آیه ۱۶۴.

۳. سوره انفال، آیه ۴۲.

سوره مبارکه «محمد»، آیه سیزده را ملاحظه کنید، فرمود: ﴿وَكَايْنٍ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ﴾؛ فرمود خیلی از شهرها بود که از شهر شما قوی تر بودند، حالا درباره خود پیغمبر و انبیای قبله هم صادق است که ما آنها را از بین بردیم؛ البته همه مراحل را یکی پس از دیگری ذکر می‌کند. در سوره مبارکه «سبا» آیه ۴۵ که قبلاً گذشت، فرمود: ﴿وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾؛ فرمود الآن که «صنادید قریش» هستند و به قدرت مالی و قدرت‌های نظامی خود فخر می‌کنند، به آنها بگو قبل از اینها کسانی بودند که کفر ورزیدند ما اینها را از بین بردیم: ﴿وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِيعَتَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾؛ یعنی سرمایه‌داران عصر شما «مِيعَتَار» ثروت گذشته را نداشتند، «مِيعَتَار» یعنی یک دهم؛ یعنی ما کسانی را از بین بردیم که ده برابر سرمایه‌داران عصر شما مقتدر بودند؛ اینها «مِيعَتَار» آنها را ندارند، یعنی یک دهم آنها ندارند. وقتی به آنها می‌رسیم که برای فرعون و قارون و امثال آنهاست، می‌گوید قارون آخرین نفر نبود، قبل از قارون هم خیلی‌ها سرمایه‌دارتر از قارون بودند. درباره خود قارون آیه ۷۸ سوره مبارکه «قصص» این است که وقتی به او گفتند که تو باید حقوق فقرا را بدهی - حقوق شرعی را بدهی - همین حرف‌هایی که خیلی از ماها گرفتار این حرف هستیم، بسیاری از ماها مستحضرید که اسلامی حرف می‌زنیم و قارونی فکر می‌کنیم و می‌گوییم ما خودمان زحمت کشیدیم، آن کسی که وجوهات شرعی را نمی‌دهد و حقوق الهی را نمی‌دهد همین مسلمان است «قولاً» و قارون است «فعلاً»؛ یعنی اسلامی حرف می‌زند و قارونی فکر می‌کند، می‌گوید من خودم زحمت کشیدم و پیدا کردم. قارون بدبخت هم غیر از این نمی‌گفت! گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾؛ من خودم عالم اقتصاد بودم، ﴿أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا﴾. ۱ درباره قارون گفته شد که ﴿مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ

بِالْعُصْبَةِ^۱؛ یک عده زیادی؛ حالا یا گنج‌خانه او را، یا کلیدهای او را، یا مفتح‌های او را، یا مفتاح‌های او را به دوش می‌کشیدند، این وضع قارون بود؛ فرمود قارون آخرین نفر نبود، قبل از قارون سرمایه‌دارتر از او هم بود که ما آنها را هم از بین بردیم. ﴿أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ﴾ قبل قارون، ﴿مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا﴾، پس معاصران زمان پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) یک مرحله، که اینها «مِيعَشار» ﴿مَا آتَيْنَاهُمْ﴾ را نداشتند، پیشینیان او اگر به عصر قارون برگردیم که ﴿مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ﴾ خیلی مقتدر بود، ولی قبل از قارون هم کسانی بودند که ﴿أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا﴾؛ فرمود ما همه اینها را خاک کردیم.

بنابراین تا آن‌جا که لازم است ما برهان و موعظه و حکمت را فراسوی شما نصب کردیم، از این طرف هم تهدید می‌کنیم، این‌طور نیست که حالا ما این همه زحمت را کشیدیم، وقتی شما هیچ عمل نکنید ما هم هیچ کاری با شما نداشته باشیم. اینکه فرمود وقتی بَطْش الهی آمده است آن بَطْش هم ﴿لَا تُبْقَى وَلَا تَذَرُ﴾^۲ است و ﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ * فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا﴾؛ شما که بَطْش و قوه و غضب و خشم‌تان زیاد است، ما «اشد» از شما را از بین بردیم ﴿وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ﴾ که خدا عاقبت امور را ختم به خیر کند!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره قصص، آیه ۷۶.

۲. سوره مدثر، آیه ۲۸.